

تعریف تروریسم و چالش نسبی‌گرایی*

سیریل بگوربرِت
ترجمه حمید رضازاده

اشاره: در این مقاله خانم بگوربرِت به بررسی این مسئله می‌پردازد که آیا ارائه تعریف واحد از تروریسم ممکن است یا نه. وی تمام تلاش‌های انجام‌گرفته برای تعریف تروریسم را ناموفق ارزیابی می‌کند، اما درعین‌حال، نسبی‌گرایی درباره تروریسم را نیز قابل‌قبول نمی‌داند. وی باورهای موردتوافق زیر را درباره تروریسم را ردی بر نسبی‌گرایی می‌داند: (الف) اقدام تروریستی ضرورتاً آدم‌کشی نیست؛ (ب) تروریسم خشونت به‌منظور تأثیر بر تصمیمات رهبران و شهروندان جامعه است؛ (ج) تروریسم هدفش را با ایجاد وضعیت رعب و هراس دنبال می‌کند؛ (د) خشونت تروریستی خشونت «هرمنوتیکی» و «دارای پیام» است. بگوربرِت چاره مشکل را در ارائه گونه‌شناسی (به‌جای ارائه تعریف واحد) از تروریسم می‌بیند و اصول زیر را مبنای گونه‌شناسی خود قرار می‌دهد: (۱) وضعیت و کمیت قربانیان تروریسم؛ (۲) ماهیت مجریان حملات تروریستی؛ (۳) نحوه عملکرد تروریست‌ها؛ (۴) تأثیرات تروریسم؛ (۵) اهداف حملات تروریستی.

* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

Cyrille Begorre-Bret, "The Definition of Terrorism and the Challenge of Relativism," *Cardozo L. rev.* 27 (2005): 1987-2004.

درآمد: تعریف تروریسم، بی‌فایده یا الزامی، محال یا بدیهی؟

تعریف تروریسم چیست؟ این پرسشی است که در این مقاله بدان می‌پردازم، هرچند اینکه پرداختن به آن مفید است یا نه، محل مناقشه فراوان است. از یکسو، ظاهراً این پرسش از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا هم تروریسم جزو دغدغه‌های اصلی جوامع امروزی شده است و هم فهم و مطالعه آن بسیار مشکل است. اما از دگرسو، شاید این پرسش که تروریسم چیست، پرسشی جزئی و بی‌فایده به نظر برسد، زیرا ماهیت تروریسم خود را هرروز به‌وضوح (متأسفانه آن‌هم با وضوح بسیار فراوان) در شمار قربانیانی که می‌گیرد، نشان می‌دهد و لذا ما در مواجهه با تروریسم باید به دنبال پاسخی مؤثر باشیم نه تعریفی دقیق. به دلیل وجود چنین مناقشه‌ای، قبل از تبیین ماهیت تروریسم، باید اهمیت و ضرورت پرداختن به آن نشان داده شود.

به‌محض اینکه بخواهیم تروریسم را تعریف کنیم، با دو برداشت متناقض مواجه می‌شویم. از یکسو، صورت‌بندی تعریفی واحد از تروریسم به نظر غیرممکن می‌رسد. تعاریف بسیاری پیشنهاد شده است، اما هیچ‌یک از آن‌ها خالی از مناقشه نیست. علاوه‌براین، واژه تروریسم بار معنایی به‌شدت منفی‌ای دارد. همچنین می‌توان مفهوم تروریسم را به‌عنوان مفهومی ذاتاً نسبی بررسی کرد. تمامی این دلایل منجر به چیزی می‌شود که آن را تعریف‌ناپذیری درباره تروریسم می‌نامم.

اما از دگرسو، تعریف تروریسم نه‌تنها الزامی، که حتی ممکن به نظر می‌رسد. بدون تعریف تروریسم نه می‌توان اقدام خشنی را تروریستی خواند و نه می‌توان آن را محکوم یا توجیه کرد. به‌رغم اینکه تعاریف متعددی از تروریسم وجود دارد، می‌توان استدلال کرد که اکثر مناقشات دانشمندان و سیاستمداران درباره ماهیت تروریسم، ساختگی است. درواقع، با توجه به اینکه دائماً و بالاجماع ویژگی‌های خاصی به تروریسم نسبت داده می‌شود، استخراج تعاریفی قطعی از تروریسم ممکن به نظر می‌رسد.

باوجوداین، هنوز حتی سخت‌گیرانه‌ترین و دقیق‌ترین این تعاریف مأیوس‌کننده و نارسایند. آن‌ها یا بسیار گسترده‌اند یا بسیار محدود و معمولاً دور از بی‌طرفی ارزشی هستند. آنچه امروزه تعاریف تروریسم خوانده می‌شوند در

حقیقت به‌جای توصیف مناسب و جامع این پدیده، توجیه‌گر یا محکوم‌کننده برخی اشکال خشونت هستند. من نمی‌خواهم از این مقدمات نتیجه بگیرم که تعریف تروریسم الزامی اما غیرممکن است. در عوض، مدعی هستم که مجموعه‌ای از تعاریف یا به‌دیگرسخن، نوعی گونه‌شناسی دقیق از تروریسم می‌تواند جایگزین ایده تعریف واحد شود.

۱- عدم امکان تعریف

الف) خشونت و زبان پریشی

در مواجهه با خشونت، به ناتوانی و بی‌زبانی مبتلا می‌شویم: چگونه می‌توانیم به فهم، توصیف و تحلیل پدیده‌ای بپردازیم که دور از دسترس عقل بشری به نظر می‌رسد؟ گاه می‌توانیم در مقابل «زبان پریشی اخلاقی» به مبارزه برخاسته و برای تعریف واژه‌های جنگ، جنایت و خشونت تلاش کنیم. اما تروریسم یک استثنا است: هرگونه تلاش تحلیل‌گرایانه برای فهم سرشت تروریسم، با مشکلات خاص و ظاهراً لاینحلی مواجه می‌شود.

ب) ازدیاد تعاریف

اگر بکشیم تروریسم را تعریف کنیم، در وهله اول از تعدد تعاریفی که فیلسوفان پیشنهاد داده‌اند، در شگفت خواهیم شد. این تعاریف آن‌قدر متفاوت‌اند که به نظر می‌رسد احتمال دست یافتن به توافق درباره آن‌ها وجود ندارد. این امر به کلیشه‌ای واقعی تبدیل شده است که هر نوشتاری درباره تروریسم با این تذکر شروع می‌شود که تعریف تروریسم شدیداً جنجال‌برانگیز است.^۱ نه تنها محققان، که حتی سیاستمداران و حقوق‌دانان نیز درباره تعریف تروریسم با هم اختلاف نظر دارند. تاکنون هیچ تعریف این‌المللی از تروریسم به رسمیت شناخته نشده است.

موقعیتی که در سازمان ملل وجود دارد، نمونه برجسته‌ای از این اختلاف نظر عمیق و ظاهراً لاینحل است. در گزارشی که به فرمان دبیرکل سازمان ملل در سال ۲۰۰۴ صادر شد، کارشناسان سازمان ملل خاطر نشان کردند که علی‌رغم مباحث کارگروه‌های متعدد در طول چندین دهه، کشورهای عضو برای رسیدن به توافقی درباره تعریف تروریسم گامی برنداشته‌اند.^۲ بعضی از کشورها، همچون فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین، معتقدند هر عمل

خشونت‌آمیزی که جنگجویان چریکی علیه حکومت انجام می‌دهند، باید تروریستی خوانده شود. این در حالی است که دیگر کشورها^۳ هر عمل خشونت‌آمیز علیه شهروندان یا غیرنظامیان را اقدامی تروریستی تلقی می‌کنند، حتی اگر این عمل را حکومت یا نهادی رسمی انجام دهد. این دو تعریف نه تنها یکی نیستند، بلکه با هم ناسازگارند: در تعریف اول، تروریسم دشمن حکومت است، اما در تعریف دوم، تروریسم دشمن جامعه است.^۴ این تنها یک مثال از کثرت و ناسازگاری تعاریف تروریسم است. در واقع برخی محققان^۵ بیش از صد تعریف برای تروریسم برشمرده‌اند. کثرت تعاریف تضمین نمی‌کند که ارائه تعریفی واحد از تروریسم ممکن باشد، بلکه برعکس، تنوع تعاریف کاهش نیافته است.

علاوه بر این، آخرین و نویدبخش‌ترین تلاش‌ها برای صورت‌بندی تعریفی واحد از تروریسم به‌طور کامل با شکست مواجه شده است. در سال ۲۰۰۵، نه اجلاس سران سازمان ملل^۶ تعریفی واحد برای تروریسم برگزیدند و نه اجلاس سران اروپا^۷. با وجود آنکه بیانیه‌های پایانی این دو اجلاس بر ضرورت چنین تعریفی تأکید داشت، هیچ‌یک از آن‌ها کم‌ترین اجزای تعریفی برای تروریسم را فراهم نیاوردند. اما هر دو اجلاس بی‌آنکه تعریفی از تروریسم ارائه دهند، به‌شدت آن را محکوم کردند.

این اختلاف‌نظرهای همیشگی و شکست‌های تکراری امری تصادفی نیست، بلکه آن‌ها نشانه‌های عدم امکان تعریفی واحد از تروریسم و وجود مشکل ذاتی در اینجاست. این اختلاف نظر تنها به این دلیل از بین نرفته است که چیزی ذاتی در خود تروریسم تعریف مورد توافق را غیرممکن می‌کند. باید جستجو کنیم که دلیل این عدم امکان چیست.

پ) خشونت‌های گوناگون و شکست تعاریف بین‌المللی

اولین دلیل کثرت تعاریف، دارای ماهیتی ناظر به واقع است. در علوم اجتماعی، یک جمله تنها در صورتی تعریف است که تمامی مصادیق موضوع مورد تعریف را دربربگیرد. به‌عنوان مثال، تعریف تروریسم باید تمام اشکال تروریسم را در خود بگنجانند. برای تعریف یک موضوع، باید صفاتی را نشان داد که بین تمامی مصادیق آن موضوع مشترک‌اند. تعریف یک موضوع، تقلیل تعدد

پدیده‌ها به وحدت یک پس‌زمینه مشترک است. اما هنگام مطالعه تروریسم، به نظر می‌رسد که این تقلیل محکوم به شکست است؛ چراکه واژه تروریسم در مورد پدیده‌هایی به کار می‌رود که هیچ وجه مشترکی ندارند. تروریسم آن چنان متغیر است که هیچ صورت‌بندی ساختگی نمی‌تواند آن را درک کند. تعریف تروریسم ضرورتاً چندگانه است؛ چراکه چیزی تحت عنوان ذات تروریسم وجود ندارد. اشکال مختلفی از خشونت وجود دارند که تروریسم خوانده می‌شوند. اما آن‌ها جز نامشان، هیچ وجه مشترکی ندارند. هنگامی که به دنبال تعریف تروریسم می‌گردیم، گرفتار مغالطه اشتراک لفظی می‌شویم: گمان می‌کنیم که تمامی پدیده‌هایی که تروریسم خوانده می‌شوند، ذاتی مشترک دارند؛ چراکه همگی نامی مشترک دارند.

اما آنچه تروریسم خوانده می‌شود، همراه با مرور زمان، به صورت جدی تغییر می‌کند. بسیاری از مقالات و کتاب‌هایی که اخیراً در مورد تاریخ تروریسم نوشته شده‌اند، نشان می‌دهند که این پدیده در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان نبوده است. برعکس، تروریسم به صورت جدی تغییر شکل داده و تکامل یافته است. به طور مثال، تروریسم جنگ سرد و تروریسم معاصر عمیقاً ناهمگون‌اند. طبق گفته‌های گیرود و سینات^۸، تروریسم جنگ سرد، ابزار استراتژی غیرمستقیمی بود که حکومت‌های بی‌بهره از قدرت نظامی یا فاقد نفوذ دیپلماتیک از آن استفاده می‌کردند. برای این کشورها، تروریسم ابزاری بود که با آن به کشورهای قدرتمند یا کشورهای دارای سلاح اتمی، نفوذ می‌کردند. تروریسم شکل مهارشده (علی‌رغم مرگبار بودنش)، نمادین (علی‌رغم واقعیت وحشتناکش) و توجیه‌شده (علی‌رغم نامعقول بودنش) خشونت بین‌المللی بود. برعکس، تروریسم امروزی، گسترده و قلمروزدایی شده است. تروریسم امروزی را دولت‌ها انجام نمی‌دهند، بلکه سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی انجام می‌دهند. این نوع تروریسم شدیداً غیرقابل فهم و کاملاً غیرعقلانی است. چالیند^۹، تمایز مشابهی بین تروریسم قرن بیستم و تروریسم سال‌های ۱۹۹۰ به تصویر می‌کشد. در آن زمان، تروریسم به عنوان سلاخی برای «دیپلماسی اجباری» به کار می‌رفت. اما امروزه تروریسم گونه‌ای بی‌معنا و بی‌هدف از خشونت است. ما اکنون با گونه جدیدی از خشونت مواجهیم: تروریسم افراطی^{۱۰} یا مگاتروریسم^{۱۱}. افزایش تعداد

قربانیان، نشان‌دهنده تغییر کیفی عمیق‌تری است. تروریسم گسترده بین‌المللی، ماهیت تروریسم و در نتیجه تصور کلی ما از تروریسم را تغییر داده است. تخریب بُرج‌های دوقلو تنها یکی از تحولات اساسی‌ای بود که تروریسم در طول تاریخش به خود دید. این همان چیزی است که چالیند و بلین به آن اشاره کرده‌اند: تنوع تاریخی تروریسم، مانع از آن می‌شود که آن را به یک جمله ساده تقلیل دهیم.

در مواجهه با تروریسم، باید از دام‌هایی که زبان عرفی فراروی ما پهن می‌کند، اجتناب کنیم. نمی‌توانیم از اینکه برخی اعمال تروریستی خوانده می‌شوند، نتیجه بگیریم که آن‌ها وجهی مشترک دارند. از آنجاکه کاربرد این واژه همیشه آشفته بوده و امروزه آشفته‌تر نیز شده است، لزومی ندارد که به دنبال تعیین مدلول آن باشیم؛ در واقع نمی‌توانیم مدلول آن را تعیین کنیم.

د) نسبی‌گرایی و تروریسم

دومین دلیلی که توضیح می‌دهد چرا درباره‌ی تعریف تروریسم اجماعی حاصل نشده است، به ماهیت لغوی این واژه مربوط می‌شود. مفهوم تروریسم یک مفهوم توصیفی نیست. این مفهوم برای توصیف یک عمل و اسناد صفاتی خاص به آن عمل، به کار نمی‌رود. در عوض، کلمه‌ی تروریسم برای محکوم نمودن یک عمل به کار می‌رود. بسیاری از دانشمندان، چون کودی^{۱۲}، درینک^{۱۳} و موریس^{۱۴} متوجه این ویژگی لغوی بوده و به آن اشاره کرده‌اند. همه‌ی آنان این ویژگی را ایرادی عظیم در مقابل هرگونه تلاش برای تعریف تروریسم دانسته‌اند. در نظر کودی، کلمه‌ی تروریسم، مانند دیگر مفاهیم سیاسی، به شیوه‌ی کاملاً مبهمی به کار می‌رود و در نتیجه، تعریف درخور و شایسته‌ی آن ناممکن است. از نظر درینیک و موریس، تروریسم صرفاً توهین و نفرینی است که نثار دشمن می‌شود و دشمن نیز به راحتی می‌تواند آن را نثار ما کند.

این اظهارات آن قدر معروف‌اند که اکنون کاملاً امری پیش‌پاافتاده به نظر می‌رسند. اما از نظر من، آن‌ها خیلی مهم‌اند؛ چراکه بیانگر ماهیت معناشناختی تروریسم‌اند. تروریسم را نمی‌توان تعریف کرد؛ زیرا جداسازی صفاتی که به این نوع از خشونت تعلق دارد، غیرممکن است. تروریسم صرفاً عملکرد دشمن است، حال فرقی نمی‌کند که دشمن کیست و عملکردش چیست. کسی نمی‌تواند

تروریسم را مستقل از دیدگاهی که برمی‌گزینند، تعریف کند. از این لحاظ، مفهوم تروریسم، مفهومی ذاتاً نسبی است. به این دلیل است که امروزه تعاریف متعددی از تروریسم وجود دارد. در واقع، هنگام تعریف تروریسم، همه افراد اقدامات خشونت‌آمیز دشمنشان را به‌گونه‌ای توصیف می‌کنند که توسعه نامحدود این مفهوم، درک آن را تحت‌تأثیر قرار داده و تخریب می‌کند. بنابراین برخلاف دیدگاه استیفن^{۱۵}، نباید از این شگفت‌زده شد که چرا فاصله عظیمی بین اهمیت تروریسم و فقدان تعریف آن وجود دارد. اختلاف نظر سرسختانه و فقدان دائمی توافق، در مورد تعریف تروریسم، از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که کلمه تروریسم مرجعی مستقل از گوینده ندارد. کلمه تروریسم چیزی است که زبان‌شناسان و منطق‌دانان به آن اصطلاح فهرست‌وار می‌گویند، دقیقاً مانند کلماتی همچون اینجا، اکنون، من، و شما. مفهوم تروریسم مفهوم مهمی است که مستقل از شرایط بیان، مدلول و مرجعی ندارد. همان‌طور که مورس^{۱۶}، فرنچ^{۱۷} و پریموراتز^{۱۸} اشاره کرده‌اند، سخن زیر بدل به یک کلیشه شده است: شخصی را که کسی تروریست می‌نامد، دیگری مبارز آزادی‌خواه می‌نامد. حتی شاید، طبق ادعای والزر^{۱۹}، این سخن یک امر پیش‌پاافتاده خطرناک باشد.^{۲۰} اما این سخن، نشان‌دهنده مشکل معناشناختی‌ای است که منشأ آن ماهیت فهرست‌وار کلمه تروریسم است. این ویژگی زبان‌شناختی منجر به نوعی امتناع اخلاقی می‌شود، چراکه توجیه یا محکوم نمودن تروریسم به شکل جهان‌شمول و عینی، ممتنع است. هنگامی که شخصی کلمه تروریسم را به‌کار می‌برد، از شرکتش در یک رابطه دوستی/دشمنی، از نوع اشمیتی آن، سخن می‌گوید. او می‌خواهد تقصیر را بر عهده خشونت دشمنش بیفکند؛ اما خود او نیز قادر نیست تا خشونتش را علیه دشمنش، از منظر سوم شخص، توجیه کند. تعریف تروریسم غیرممکن است زیرا تمایز عینی بین قهر و اجبار مشروع و خشونت نامشروع، بین قهرمان و ظالم، بین سرباز و آدم‌گش، ناممکن است. جز توصیفات متعدد جانب‌دارانه و ایدئولوژیک از خشونت دشمن، تعریف واقعی و عینی از تروریسم وجود ندارد.

با توجه به ماهیت فهرست‌وار و بار معنایی منفی واژه تروریسم، اگر بکشیم آن را تعریف کنیم، در دام خواهیم افتاد. اصطلاح «تروریسم» (برخلاف

اصطلاحات «سرکوبگری»، «مجازات» یا «طغیان» حکایت‌گر نوع خاصی از خشونت نیست. این اصطلاح تنها خطی ترسیم می‌کند بین «آنها» (دشمنان وحشی ما) و «ما» (کسانی که مسلماً حق داریم از قهر و اجبار استفاده کنیم). همان‌طور که گیلوت ادعا می‌کند، در چنین اوضاعی، ظاهراً بهتر است که تعریف بین‌المللی واحدی از تروریسم، صورت‌بندی نشود. چنین تعریفی درحقیقت صرفاً بازتاب‌دهنده منافع کشورهای قدرتمند عصر حاضر خواهد بود. چنین تعریفی پیشاپیش هرگونه مقاومت خشونت‌آمیز علیه کشورهای حامی ظلم را بدنام جلوه می‌دهد. به همین دلیل بود که در سازمان ملل، تعدادی از کشورها و بسیاری از کارشناسان، از تعریف تروریسم سرباز زدند؛ چراکه آن تعریف می‌توانست حق ایستادگی در مقابل ظلم را از میان بردارد.^{۲۱} بنابراین، درباره تروریسم، مغالطه نام‌گرایانه با مغالطه ایدئولوژیک، به هم گره خورده‌اند.

۲- دلایل امکان تعریف تروریسم

الف) نسبی‌گرایی، پس‌زمینه‌ها و پیامدهای آن

نبود تعریف مورد اجماع از تروریسم، مطمئناً یک نقیصه است. چنان‌که در بالا اشاره شد، بعضی این نقیصه را به خود مفهوم تروریسم نسبت می‌دهند. اما (در مقابل) می‌توان آن را به ضعف کسانی نسبت داد که برای تعریف تروریسم تلاش نموده‌اند. دلایل اینکه آن‌ها چرا جستجو برای یافتن تعریف تروریسم را متوقف کرده‌اند، احتمالاً غیرقابل‌شمارش است. درهرحال، می‌توان دو انگیزه اصلی را در میان آن‌ها بازشناخت. بعضی از آن‌ها حقیقتاً مجاب نشده‌اند که چنین تعریفی الزامی است. اما بعضی دیگر فکر می‌کنند نبود تعریف واحد به نفع آنان است؛ چراکه این امر نسبی‌گرایی قضایی و اخلاقی را تقویت می‌کند. باوجوداین، می‌توانیم یادآور شویم که امتناع تعریف ما را به دیدگاه‌های توجیه‌ناپذیری سوق می‌دهد، زیرا تعریف تروریسم الزامی به نظر می‌رسد. احتمالاً بهترین برهان علیه نسبی‌گرایی این است که به‌وضوح نشان دهیم می‌توان به توافق دست یافت.

ب) پیامدهای تعریف‌ناپذیری

نبود تعریف برای تروریسم یا ابهام تعاریف ارائه‌شده، پیامدهایی دارد که حتی آنانی که از تعریف آن سر باز می‌زنند نیز حاضر به پذیرش آن پیامدها نیستند.

اولین پیامد، ماهیتی شناختی دارد. اگر تعریف تروریسم را ممکن ندانیم، آنگاه کلمه تروریسم را صرفاً همچون صدای باد معده در نظر گرفته‌ایم. از آنجاکه این اصطلاح هیچ مصداق معین و هیچ معنای غیرفهرست‌وار ندارد، ناگزیریم بپذیریم که تروریسم شناخت‌ناپذیر است. در این صورت، باید از جهل کامل نسبت به آن خشنود باشیم. اما اگر ندانیم تروریسم چیست، آنگاه نمی‌توانیم مشخص کنیم که تروریست‌ها که هستند و اعمال و سازمان‌های تروریستی کدام‌اند. شاید برخی اعتراض کنند که هرچند نمی‌توانیم تروریسم را بشناسیم، بفهمیم و مطالعه کنیم، موظفیم که علیه آن بجنگیم و نابودش کنیم. اما حتی اگر وضعیت این‌گونه باشد، باید بپذیریم که برای جنگ علیه تروریسم، شناختی حداقلی از آن لازم است. چگونه می‌توانیم از خودمان در مقابل تروریسم محافظت کنیم و متقابلاً به آن ضربه بزنیم، درحالی‌که نمی‌توانیم آن را بشناسیم؟ حتی اگر از منظری نسبی‌گرایانه به قضیه نگاه کنیم، باید بدانیم تروریسم چیست.^{۲۲} علاوه بر این، وجود چنین جهل و سرگشتگی‌ای درباره چیستی تروریسم، تأثیرات تروریسم را افزایش می‌دهد. برای مبارزه با تروریسم، نیازمند آنیم که با بالا بردن معلوماتمان از ماهیت تروریسم و تلاش برای تعریف کردن این پدیده، تأثیرات روان‌شناسانه آن را تضعیف کنیم.

دومین پیامد تعریف‌ناپذیری تروریسم، ماهیتی هنجاری دارد. اتخاذ رویکرد تعریف‌ناپذیری به تقویت «فرهنگ عذرتراشی» می‌انجامد، فرهنگی که والزر^{۲۳} آن را محکوم کرد. از آنجاکه تروریسم صرفاً خشونت دشمن من است، و از آنجایی‌که دشمن من نیز خشونت من را تروریسم می‌خواند، تمامی افعال از منظر سوم شخص مساوی خواهند بود. خلاصه این سخن با تغییری در تعبیر داستایوفسکی این می‌شود که اگر تروریسم به‌خودی‌خود وجود نداشته باشد، آنگاه هر عملی مجاز خواهد بود. اما این پیامد دقیقاً همان پیامدی است که بسیاری از کشورهای مدعی تعریف‌ناپذیری تروریسم، آن را نمی‌پذیرند. این کشورها علی‌رغم دیدگاهشان در مورد تعریف‌ناپذیری تروریسم، اصرار دارند که کشورهای دیگر خشونت‌های دشمنان آن‌ها را تروریسم معرفی کنند.

یکی از نمونه‌های خوب این نسبی‌گرایی متناقض که در آن، یک کشور آماده پذیرش پیامدها و واکنش‌های اقدامات خودش نیست، فدراسیون روسیه است.

روسیه اظهار می‌دارد که هر اقدام خشونت‌آمیزی ضد این کشور، اقدامی تروریستی است. بنابراین تروریست‌ها همیشه «آنها»‌یند. اما روسیه هرگز نمی‌پذیرد که اقدام هرکسی می‌تواند تروریستی باشد. به این دلیل است که فدراسیون روسیه در کنار سایر کشورها، مانع می‌شوند که سازمان ملل یک تعریف دقیق بین‌المللی از تروریسم ارائه کند. به‌هرحال، اگر کسی می‌خواهد به شیوهٔ موجهی، اقدامات خشونت‌آمیز مشخصی را محکوم کند، تعریف تروریسم الزامی است.

سومین و آخرین پیامد تعریف‌ناپذیری تروریسم، ماهیت سیاسی و عملی دارد. اگر هرکسی مجاز باشد که تروریسم را به‌صورت دلبخواهی تعریف کند، خشونت همچنان نامشخص خواهد ماند. هرکسی تروریسم را طوری مرزبندی خواهد کرد که خشونت خودش نامشروع توصیف نشود. اگر کسی بخواهد چرخهٔ شر را بشکند، چرخه‌ای که از خشونت به تلافی و از لاحق به سابق می‌رسد، به دیدگاهی عینی در رابطه با تروریسم نیاز دارد. بنابراین، تعریف تروریسم بسیار فراتر از آن است که تنها مسئله‌ای نظری باشد. تعریف تروریسم، شرط ایجاد یک جامعه سیاسی است. درواقع چنان‌که ارسطو اشاره می‌کند^{۲۴}، هر جامعه‌ای بر اساس مفاهیم مشترک به وجود می‌آید، برای نمونه، بر اساس این مفهوم که چه چیزی عادلانه است و چه چیزی ناعادلانه. بنابراین، برای برقراری یک جامعه بین‌المللی حداقلی، به تعریف نیاز داریم. می‌توانیم این مطلب را به‌عنوان یک تناقض در گزارش سازمان ملل دربارهٔ آزادی گسترده^{۲۵} مشاهده کنیم. اختلاف‌نظر دائمی دربارهٔ تعریف تروریسم، برای سازمان ملل بی‌آبرویی به ارمغان آورده و تلاش‌هایش را برای جلوگیری از تروریسم از بین برده است. تعریف تروریسم از نهایت اهمیت برخوردار است، حتی برای کسانی که تعریف تروریسم را بدون توجیه ظلم، ممکن نمی‌دانند. بنابراین مسئله‌ای که باقی می‌ماند این است که آیا چنین تعریفی ممکن است یا نه.

ج) چهار دلیل برای باور به اینکه تعریف تروریسم امکان‌پذیر است

می‌توانیم بگوییم که بخش عمده‌ای از مناقشات حول تروریسم ساختگی است. درواقع، این سردرگمی و اختلاف‌نظر را عامدانه دولت‌ها یا سازمان‌هایی به وجود آورده‌اند که با محدود نمودن خشونت موافق نیستند. چنانکه والزر^{۲۶}

استدلال می‌کند، می‌توانیم و بل ناگزیریم که دربارهٔ تروریسم به باورهای پایه بازگردیم. این مطلب هم از منظر عقلانی ضروری است و هم از منظر اخلاقی. علی‌رغم این شعار نسبی‌گرایانه که «شخصی را که کسی تروریست می‌نامد، دیگری مبارز آزادی‌خواه می‌نامد»، روی بسیاری از نکات، توافق عمومی وجود دارد.

اولین نکته راجع به خشونت است. طبق پژوهش‌های تجربی بسیار، تروریسم بالاجماع به‌عنوان نوع خاصی از خشونت یا تهدید به خشونت فهمیده می‌شود. در این توصیف کلی از تروریسم می‌توانیم برخی عناصر بسیار مهم را بیابیم. اول اینکه اقدام تروریستی ضرورتاً آدم‌کشی نیست. تروریست‌ها بسیاری از اقدامات خشن غیرمرگبار مانند هواپیمارمایی، تجاوز به عنف، معلول نمودن و... نیز انجام می‌دهند. چنان‌که والزر^{۲۷} ادعا می‌کند تروریسم بسیار بیش از نوعی آدم‌کشی است. همچنین، تروریسم تنها خشونت بالفعل نیست، بلکه خشونت بالقوه نیز هست.

دومین نکتهٔ مشترک این است که تروریسم در جایگاه سیاسی خود، با دیگر اشکال خشونت به‌ویژه تبهکاری‌های رایج، متفاوت است. تروریسم گونه‌ای از خشونت است که تلاش می‌کند بر تصمیمات رهبران و شهروندان یک جامعه در رابطه با نقش آنان، نحوهٔ زندگی و اهداف جامعه‌شان، تأثیر بگذارد. گاهی ممکن است تمایز بین تروریست‌ها و مجرمان عادی مبهم باشد. بسیاری از گروه‌های تروریستی در جزیره کروسیکا و کلمبیا در راستای مشروع جلوه دادن جنایت‌های گذشتهٔ خویش، وانمود می‌کنند که دارای اهداف سیاسی هستند. حتی اگر موارد مرزی وجود داشته باشد، کسی نمی‌تواند ابعاد سیاسی تروریسم را نادیده بگیرد. چنان‌که دومشل^{۲۸} اشاره کرده است، می‌توان تروریسم را استمرار سیاست از طریق روش‌های غیرسیاسی دانست. تروریست‌ها در پی کنترل اجتماعی هستند. آن‌ها تنها به دنبال منافع مادی یا نمادین نیستند.

نکتهٔ سوم کمی بحث‌انگیزتر است. این نکته دربارهٔ شیوه‌هایی است که تروریست‌ها برای رسیدن به اهدافشان به کار می‌گیرند. در واقع عموماً پذیرفته‌اند که تروریسم هدفش را با ایجاد وضعیت رعب و هراس (به‌صورت دقیق‌تر ترور) در میان یک گروه یا جمعیت دنبال می‌کند. به همین دلیل است

که به‌طور گسترده، تورریسم را شکلی افراطی از خشونت قلمداد می‌کنند.^{۲۹} اما چنان‌که توپلر^{۳۰} اشاره کرده است، از نگاه مادی به قضیه نگاه کنیم، ویرانگرترین شکل خشونت نیست. با این حال، تورریسم را به این دلیل شکلی افراطی از خشونت قلمداد می‌کنند که تأثیرات روان‌شناسانه‌اش بسیار عمیق‌تر از پیامدهای فیزیکی‌اش است. چنان‌که آرون^{۳۱}، هوگس^{۳۲}، مراری^{۳۳}، پریموراتز^{۳۴}، رینارز^{۳۵}، واردلا^{۳۶}، ولمن^{۳۷}، و یونگ^{۳۸} اشاره کرده‌اند، ویژگی تورریسم این است که قدرتمندترین شکل خشونت از منظر روان‌شناسانه است. این ویژگی بسیار بیش از آن است که صرفاً آن را تاکتیکی یا فنی بدانیم. تورریسم دقیقاً به دلیل داشتن اهداف سیاسی و اجتماعی است که تلاش می‌کند جمعیتی را ترسانده و وضعیت وحشت ایجاد کند. در واقع ترور بهترین راه برای محدود کردن آزادی‌های جامعه هدف است؛ زیرا توانایی جامعه را برای انجام وظیفه اساسی حفاظت از اعضای خود در مقابل خشونت فیزیکی، به چالش می‌کشد.

اگر کسی در پی عمل خشونت‌آمیزی است که بیشترین تأثیر روانی را داشته باشد، به‌ویژه در جامعه‌های بازی که زندگی مردم عادی ارزش بسیار دارد، باید غیرنظامیان را نشانه بگیرد. نشانه گرفتن غیرنظامیان بهترین راه برای ایجاد احساس «آسیب‌پذیری عمومی» و اثرگذاری بر تصمیمات حکومتی و افکار عمومی است. بنابراین چهارمین ویژگی‌ای که به‌طور گسترده به تورریسم نسبت می‌دهند، خشونت بدون تمایز است.^{۳۹} تورریسم تمایز مهم عدالت در جنگ، یعنی تمایز بین نظامیان و غیرنظامیان را رعایت نمی‌کند. تورریسم خشونت «کور» است؛ چراکه در میان قربانیان، افراد را از آن جهت که فرد خاصی هستند نشانه نمی‌گیرد، بلکه به شکل بی‌هدف به افراد بی‌گناه ضربه می‌زند. گذشته‌ازین، اگر تورریسم را برحسب وضعیت قربانیان آن تعریف کنیم، می‌توانیم از بحث درباره مشروعیت علل آن پرهیز نماییم. همان‌طور که پریموراتز^{۴۰} اشاره کرده است، تورریسم در وضعیتی که دو دشمن در حال ستیزند، رخ نمی‌دهد. تورریسم جایی رخ می‌دهد که رابطه مثالی یا سه‌جانبه برقرار باشد. تورریسم در نهایت گروهی متفاوت از گروه قربانیان مستقیم خود را نشانه می‌رود. تورریسم به‌جای ضربه زدن به رهبران یک جمعیت، به خود آن جمعیت ضربه می‌زند. بنابراین خشونت تروریستی خشونتی «هرمنوتیکی» و

«دارای پیام» است، بدین معنا که خشونت است که می‌خواهد پیامی را به افرادی که مستقیماً مورد حمله قرار نگرفته‌اند، انتقال دهد.^{۴۱} طبق نظر پریموراتز^{۴۲}، این همان ساختار اساسی تروریسم است. این خشونت دو هدف را نشانه می‌گیرد: یکی هدف مستقیم و دیگری هدف غیرمستقیم.

درباره چهار نکته فوق، توافق کاملاً گسترده‌ای وجود دارد که به لطف آن می‌توانیم از رهیافت نسبی‌گرایانه به تروریسم اجتناب کنیم. در واقع، اعتراضات مرسوم علیه تعاریف تروریسم، نامعتبرند. این چهار ویژگی، ویژگی‌های تمام اشکال تروریسم هستند، فرقی نمی‌کند که آن تروریسم در کدام زمان و مکان و با چه هدفی انجام می‌شود. با ملاحظه این ویژگی‌ها، تروریسم آن قدر متغیر نیست؛ چراکه ساختار اساسی و تغییرناپذیری دارد. گذشته‌ازین، این ویژگی‌ها عینی هستند، بدین معنا که اسناد آن‌ها به دیدگاه شخص درباره خشونت‌آمیز بودن عملی خاص، وابسته نیست. به لطف این فهم ساده از تروریسم، می‌توانیم «نفرین فهرست‌وارگی» را شکست داده و تعریفی مشترک از تروریسم را بسط دهیم.

۳. واگرایی و تناقض

الف) مشکلات پایدار

طرحی را که هم‌اکنون برای تعریف تروریسم ارائه دادم، نشان می‌دهد که تعریف تروریسم علی‌رغم نسبی‌گرایی گسترده در این باره، ممکن است. با وجود این، مشکلات متعددی، لاینحل مانده است.

از یکسو، اجماعی که درباره این تعریف از تروریسم وجود دارد، شکننده است: حتی کسانی که تعریف تروریسم را الزامی و ممکن می‌دانند، درباره محتوای آن توافق ندارند. از سوی دیگر، این تعریف مقدماتی، نیازمندی‌های تعریف در علوم اجتماعی را تأمین نمی‌کند.

این دو مشکل با یکدیگر مرتبط‌اند: طرح تعریفی درباره تروریسم به این دلیل اجماعی نیست که شامل تمام مصادیق تروریسم نمی‌شود.

ب) نقاط اختلاف

تقریباً^{۴۳} تمام کسانی که صادقانه به دنبال تعریف تروریسم‌اند، می‌پذیرند که تروریسم نوعی خشونت است. با این حال، آن‌ها در چند مورد با هم اختلاف

دارند. اولاً، افرادی از جمله گیلوت، سنات و والزر، ماهیت سیاسی تروریسم را نقد کرده‌اند. نکتهٔ آنان این است که تروریسم گسترده و بین‌المللی عصر حاضر، از آنجاکه برنامه‌ای برای ساخت نظام اجتماعی یا سیاسی جدید ندارد، دارای هدف سیاسی نیست. تنها هدف آن، نابودی خودِ عرصهٔ سیاسی است. طبق نظر گیلوت و سنات، برجسته‌ترین نشانهٔ سیاست‌زدایی از تروریسم این است که بین تروریسم و جرائم سازمان‌یافته، گسست فزاینده‌ای به وجود آمده است. طبق گفتهٔ والزر، سیاست‌زدایی خودش را در این واقعیت نشان می‌دهد که القاعده نه ساختار متمرکز دارد، نه برنامهٔ واحد، و نه هدف مشخص.

ثانیاً، جنبهٔ روان‌شناسانهٔ تروریسم هم بحث‌انگیز است: در گذشته (و اکنون نیز) بسیاری از اشکال تروریسم، نمی‌خواهند وضعیت وحشت بیافرینند، بلکه برخی از آن‌ها تلاش می‌کنند به خشم یا انتقام دامن زنند. برای نمونه، برخی گروه‌های تروریستی چپی در آمریکای جنوبی و اروپای غربی، بمب‌گذاری‌ها و کشتارهایی را در راستای مجبور کردن دولت‌ها به آغاز موجی از سرکوبگری که به نظر این گروه‌ها منجر به قیام مردمی می‌شد، سازمان‌دهی کردند. از دگرسو، به دلیل امکان استفادهٔ تروریست‌ها از سلاح‌های کشتارجمعی، دیگر جایز نیست کسی ادعا کند که حملات تروریستی فقط جنبهٔ روان‌شناسانه دارد. اگر تروریسم گسترده رشد یابد، هدفش کشتار گسترده خواهد بود نه ارباب گسترده. نهایتاً می‌توان تعریف موردحمایت والزر، کودی و پریموراتز را که در آن تروریسم برحسب قربانی تعریف می‌شود، نقد کرد. قربانیان تروریسم ضرورتاً غیرنظامی نیستند و همیشه به‌طور اتفاقی، موردهدف قرار نمی‌گیرند. درست است که برخی گروه‌های تروریستی صریحاً تمایز بین نظامیان و غیرنظامیان را انکار می‌کنند. اما برخی گروه‌های دیگر به این تمایز احترام می‌گذارند. من تنها به تروریست‌های از مدافداة روسی («قاتلان نرم‌دل»)ی که آلبرت کامو آن‌ها را در نمایش‌نامهٔ عادل‌ها توصیف کرده است) اشاره نمی‌کنم که مانند کالیایف بمب را در مقابل سلطان رژیم تزاری نینداخت، چراکه شاه همراه فرزندان و همسرش بود. بعضی از تروریست‌های امروزی نیز از ضربه زدن به غیرنظامیان خودداری می‌کنند. همان‌طور که رینارز اشاره می‌کند،^{۴۴} اغلب قربانیان حملات تروریسم بین‌المللی، سربازان، کارمندان غیرنظامی مسئول امنیت و رهبران سیاسی‌اند.

در اکثر موارد، کسانی که هدف تروریسم قرار می‌گیرند، از روی دقت و به دلیل فعالیت‌ها و اهمیت نمادین یا سیاسی‌شان انتخاب می‌شوند.

باید مانند یانگ^{۴۵}، ادعا کنیم که استراتژی‌های تروریستی ضرورتاً مستلزم معلول کردن یا کشتن غیرنظامیان نیست. گروه‌های تروریستی متعددی مانند آنانی که در سریلانکا هستند و آنانی که متشکل از فعالان محیط‌زیستی‌اند، ترجیح می‌دهند که اموال و کالاهای مادی را هدف قرار دهند. گذشته‌ازاین، دیدگاه عموم مردم در سطح داخلی و بین‌المللی، کشتن سربازان و کارمندان غیرنظامی و رهبران سیاسی را کمتر نامشروع می‌دانند تا کشتن غیرنظامیان را. برای نمونه، اگر گروهی تروریستی بخواهد، علیه ارتش رایش سوم در بوهیمیا، ایجاد شورش کند، قربانیانش را با احتیاط از میان گروه نخست برمی‌گزیند، مثلاً به جای مردم عادی، هایدریش، «جانشین رایش و فرماندار بوهیم و موراویا» در سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ را انتخاب خواهد کرد. تروریسم غالباً می‌تواند به جای اینکه خشونت‌ی کور باشد، راهبردی خشونت‌آمیز بر پایه نشانه‌گیری دقیق قربانیانش باشد.

ج) اثرات مخرب نامناسب بودن تعریف

انتقادات وارده بر تعریف آرونین و والزر از تروریسم، از مشکل بزرگ‌تری ناشی می‌شود: نامناسب بودن تعریف. یک تعریف برای اینکه معتبر باشد، باید مناسب باشد؛ یعنی تمام معرّف را توصیف کند و جز معرّف هیچ چیز دیگری را توصیف نکند.^{۴۶} به عبارت دیگر، باید تعریف تروریسم نه خیلی مضیق باشد و نه خیلی موسع.

نامناسب بودن تعریف تروریسم (برحسب توضیحی که از نامناسب بودن ارائه دادیم) نه تنها از منظر معرفت‌شناختی که از منظر اخلاقی و سیاسی نیز پیامدهای جدی در پی دارد. کسی که تعریفی بسیار مضیق از تروریسم ارائه می‌دهد، به احتمال قوی متهم به غرض‌ورزی خواهد شد. لذا نباید مانند استیفن و پریموراتز^{۴۷}، تعریفی از تروریسم ارائه دهیم که آشکارا مضیق است. در واقع، این کار به مشکلات نسبی‌گرایی منجر می‌شود. علاوه بر این، کسی که تعریفی موسع از تروریسم ارائه می‌دهد، احتمالاً مدافع این نظریه است که تمامی خشونت‌های سیاسی به یک اندازه مشروع‌اند.

مشکل دقیقاً اینجاست که تعریف تروریسم آرونی و والزری، نامناسب است.

این نظریه که تروریسم نوعی خشونت سیاسی بر پایه استفاده از رعب و وحشت است، به اندازه کافی روشن نیست. مسلماً این تعریف، وجود تروریسم دولتی و تروریسم در جنگ را نادیده نمی‌گیرد. اما همان‌طور که مراری^{۴۸} تذکر می‌دهد، این تعریف انواع مختلفی از خشونت را که تروریستی قلمداد نمی‌شوند، تروریستی می‌نامد، خشونت‌هایی مانند بازدارندگی هسته‌ای، برخی عملیات پلیسی، و تجاوز جنسی گسترده. بنابراین، تعریف بر اساس رعب و وحشت، بسیار موسع است.

از سوی دیگر، چنانکه کودی و استیفن^{۴۹} اشاره کرده‌اند، گروه‌های تروریستی ممکن است بخواهند یک مشکل فراموش‌شده را به جامعه یادآوری کرده یا آسیب‌پذیری یک گروه را به گروهی دیگر اثبات کنند. برای نمونه، هدف از تبلیغات عملی، که آنارشیست‌های فرانسوی در آغاز قرن بیستم از آن بهره می‌بردند، نشان دادن آسیب‌پذیری دولت به جامعه بود. در نتیجه، تروریسم ضرورتاً نوعی استراتژی غیرمستقیم نیست که از رعب و وحشت استفاده کند. بنابراین، تعریف بر اساس رعب و وحشت، افزون بر موسع بودن، بسیار مضیق نیز هست.

سرانجام اینکه تعریف شهروندمحور از تروریسم نیز بسیار مضیق است. اگر کشتن سربازان یا رهبران سیاسی را تروریستی ندانیم، آنگاه باید قتل تزار الکساندر دوم را توسط گروه نارودنایا ولیا در سال ۱۸۸۲، و بمب‌گذاری در پایگاه‌های نظامیان آمریکایی و فرانسوی را در بیروت در سال ۱۹۸۳، اقدامات غیرتروریستی قلمداد کنیم. علاوه بر این، این تعریف تعریفی نیست که توصیفی صرف و خالی از ارزش‌داوری باشد. لذا این تعریف در مقام ارزیابی تروریسم مرتکب مصادره به مطلوب می‌شود. چنین تعریفی از تروریسم دلیلی را در خود گنجانده است که محکومیت تروریسم را در پی دارد: عدم تمایز بین نظامیان و غیرنظامیان. مسلماً از منظر روش‌شناسانه، بهتر این است که ابتدا تروریسم را تعریف کرده و سپس درباره امکان توجیه آن بحث کنیم.^{۵۰}

بنابراین، طرح تعریفی‌ای که در بالا پیشنهاد شد، به هدفش نمی‌رسد، چه

این تعریف نسبی‌گرایی را رد نمی‌کند، بل آن را تقویت می‌کند.

۴- انتقال از تعریف به گونه‌شناسی

الف) تعریف نه محال است و نه بدیهی

این انتقادات ضرورتاً منجر به بازگشت ما به تعریف‌ناپذیری و نسبی‌گرایی نمی‌شود، بلکه برعکس، بر نیازمندی‌هایی که تعریف تروریسم باید واجد آن باشد، نوری تازه می‌افکند.

اولین شرط برای تعریفی مناسب از تروریسم این است که گوناگونی تروریسم را لحاظ کند. تروریسم پدیده‌ای یکپارچه نیست، بل انواع مختلفی از تروریسم وجود دارد. می‌توان اعتراض کرد که این سخن از موضع کسانی حمایت می‌کند که تعریف تروریسم را ناممکن می‌دانند. اما می‌توانیم به لطف نوعی گونه‌شناسی، بدون آنکه از امکان تعریف تروریسم دست بکشیم، گوناگونی تروریسم را به رسمیت بشناسیم. ارائه صرفاً یک تعریف از تروریسم هرگز به دور از جانب‌داری نیست. اما برعکس تعریف واحد، مجموعه‌ای منسجم از تعاریف می‌تواند اتفاق نظر گسترده‌ای را که در پی آنیم و به آن نیاز داریم، بیافریند.

دراستای ایجاد این نوع گونه‌شناسی، باید به توصیفات متعددی که برای گروه‌های بی‌شمار تروریستی ارائه شده است، توجه کنیم. درعین حال موظفیم برای تعمیم‌دهی این توصیفات، تلاش کنیم. گونه‌شناسی می‌تواند حد وسط خوبی بین انتزاعی بودن یک تعریف کلی و سردرگمی توصیفات خاص باشد.

گذشته‌ازاین، گونه‌شناسی با رویکرد توصیفی به تروریسم تناسب دارد. گونه‌شناسی می‌تواند برداشت‌های مختلف تروریسم را در نظر بگیرد؛ بدین‌سان قادر خواهد بود مفاهیم جدلی این اصطلاح را از میان بردارد. گونه‌شناسی، تفکر تحلیلی درباره‌ی تروریسم را جانشین رویکرد احساسی به تروریسم می‌کند.

این نوع بررسی تحلیلی درباره‌ی تروریسم، ارزیابی اقدامات تروریستی خاص را رد نمی‌کند. درست برعکس، به لطف گونه‌شناسی، می‌توان هر نوع از تروریسم را مطابق ویژگی‌های خاصش ارزیابی کرد. برای مثال، گونه‌شناسی دقیق تروریسم بین قتل‌هایدیریش و کشتن غیرنظامیان در دارالسلام، تمایز قائل می‌شود.

ب) اصول گونه‌شناسی در تعریف تروریسم

مطمئناً ایجاد گونه‌شناسی بحث درباره‌ی ماهیت تروریسم خاتمه نمی‌بخشد، اما برای این بحث، محدودیت‌هایی ترسیم می‌کند. برای ایجاد گونه‌شناسی، باید اصول مرتبط رده‌بندی‌گزينش شود. آنچه در پی می‌آید اصولی است که به گمان من مهم‌اند.

اولین اصل، وضعیت و کمیت قربانیان تروریسم است. نمونه‌های متعددی را می‌توان از هم جدا کرد. حملات تروریستی می‌تواند اشخاص و/یا کالاهای مادی را نشانه بگیرد. در میان اشخاص هم می‌توانند غیرنظامیان و/یا نظامیان را نشانه بگیرد. هرچند این تمایز دوشقی معروف برای بحث عدالت در جنگ اساسی است، کافی نیست؛ زنجیره‌ی کاملی از اهداف و قربانیان وجود دارد. بین مورد کودکان سیاه و سفیدی که در حیات مدرسه به قتل رسیده‌اند و مورد سربازانی که در کمین کشته شده‌اند، «منطقه‌ی خاکستری» وسیعی وجود دارد که نمی‌توان وضعیت قربانیان آن‌ها را با یکی از این دو مورد شدید، کاملاً یکی دانست. حملات تروریستی می‌تواند موارد زیر را نشانه بگیرد: سربازان در مرخصی، رهبران سیاسی، کارمندان غیرنظامی دولت که در سرکوبگری یا تأمین امنیت یاری می‌رسانند، و... . وقتی کالاهای مادی در خطر هستند، باید تمایزات دیگری انجام شود. حمله تروریستی می‌تواند سلاح‌ها، مهمات و غذای نظامیان را نشانه بگیرد. همچنین می‌تواند اموال عمومی غیرنظامیان مانند پل‌ها و راه‌آهن‌ها یا اشیای نمادین مانند نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و بناهای تاریخی را هدف بگیرد. من تلاش ندارم تا از نظریه‌ای حمایت کنم که تمامی این اقدامات را اقداماتی تروریستی می‌داند. اما این موارد باید از همدیگر تفکیک شوند. ماهیت تروریسم متفاوت از ماهیت اهدافش است.

کمیت قربانیان نیز باید لحاظ شود. من نمی‌خواهم بگویم که قتل دو انسان از قتل یک انسان، محکومیت بیشتری در پی دارد. به جای آن، می‌خواهم بگویم که در صورت تفاوت در مقدار قربانیان، ماهیت تروریسم نیز تفاوت پیدا می‌کند. توپلر^{۵۱} و چالیند^{۵۲} ادعا می‌کنند که تروریسم گسترده از نظر کیفی نوع جدیدی از تروریسم است. اما می‌توان اعتراض کرد که افزایش تعداد قربانیان تنها ناشی از مفهوم سنتی تروریسم است؛ در مفهوم سنتی، تروریسم به‌منظور

جلب توجه مردم انجام می‌شود، البته با استفاده بسیار زیاد از بمب‌گذاری و کشتار. اما کشتار گسترده می‌تواند نشانه‌ی این نیز باشد که شاید خود بمب‌گذاری‌ها هدف بالذات هستند، نه پیامی برای چیز دیگر. بنابراین خشونت هرمنوتیکی با قتل‌عام گسترده ماهیت یکسان ندارد.

در نتیجه، باید این نظریه را که تروریسم فی‌نفسه یک استراتژی غیرمستقیم است که در آن قربانیان متمایز از اهداف اصلی هستند، بازبینی کنیم. زمانی که هدف حملات تروریستی سربازان، قضات، یا انبوه شهروندان باشد، این حملات دیگر خشونت هرمنوتیکی نیست. در این‌گونه حملات، کشتار افراد به هدف اولیه و رساندن پیام کاملاً به هدف ثانویه بدل می‌شود. کسانی که مانند پریموراتز، تروریسم را به خشونت سرکوبگرانه تعریف می‌کنند، یکی از تاکتیک‌های مورداستفاده‌ی تروریست‌ها را عین ماهیت تروریسم در نظر می‌گیرند. بنابراین باید این ادعا را که تروریسم نوعی خشونت بدون تبعیض است، نیز رها کنیم. در اینجا نیز نباید یکی از تاکتیک‌های تروریسم را ذات تروریسم، در نظر بگیریم.

دومین اصل گونه‌شناسی من، ماهیت بنیان تروریسم است. باید از این پیش‌داوری که تروریست‌ها، ضرورتاً افراد مخالف قانون‌اند، اجتناب کنیم. در بسیاری از اوضاع، بمب‌گذاری و کشتار را کارکنان دولتی تحت امر یک کشور سازمان‌دهی می‌کنند. برای مثال، بمب‌گذاری در لاکربی را عوامل دولتی دولت لیبی انجام دادند.^{۵۳} همچنین می‌توان کشتارها در منطقه‌ی واندۀ فرانسه در ۱۷۹۳ و بمباران شهرهای درسدن و هیروشیما را در خلال جنگ جهانی دوم، اقداماتی تروریستی دانست. نمی‌توان تروریسم را برخشب وضعیت بنیان‌نش تعریف کرد. بنابراین، سازمان‌های نظامی غیردولتی گسترده (مثلاً شورشیان فارک در کلمبیا)، گروه‌های غیردولتی کوچک (مثلاً گروه اقدام مستقیم در فرانسه)، دولت (مثلاً اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در زمان استالین) یا افراد تنها (مثلاً یونابمبر^{۵۴}) عملاً می‌توانند مرتکب اقدامات تروریستی شوند.

سومین شاخص گونه‌شناسی‌ای که من پیشنهاد می‌کنم، نحوه‌ی عملکرد تروریست‌ها است. به‌رغم اینکه این ویژگی معمولاً بی‌اهمیت انگاشته می‌شود^{۵۵}، کاملاً حیاتی است. شیوه‌ای که تروریست‌ها انتخاب می‌کنند، بازتاب ماهیت

اقداماتشان است. مطمئناً نوع اسلحه‌ای را که تروریست‌ها از آن استفاده می‌کنند، باید در نظر بگیریم. تروریست‌هایی که از سلاح‌های کشتارجمعی (گازهای سمی، بمب‌های رادیواکتیوی، سلاح‌های بیولوژیکی و...) استفاده می‌کنند، متمایز از تروریست‌هایی هستند که از سلاح‌هایی استفاده می‌کنند که می‌توان اثراتشان را کاملاً کنترل کرد (هفت‌تیر، چاقو و...). این دو نوع گروه تروریستی تصور واحدی از اقداماتشان ندارند. در مورد گروه اول، خشونت شدیداً بی‌رویه و بدون تمایز است. در مورد گروه دوم، خشونت بسیار گزینشی است (یا حداقل ممکن است چنین باشد). انتخاب شیوه عملکرد، به واسطه مقتضیات یا محدودیت‌های فناوری مشخص نمی‌شود، بلکه عمیقاً ریشه در تصور تروریست‌ها از اقداماتشان دارد. این ازان‌جهت است که شیوه عملکرد با تأثیری که تروریست‌ها می‌خواهند ایجاد کنند، وضعیت قربانیانی که می‌خواهند به آن‌ها صدمه بزنند، و محتوای پیامی که می‌خواهند برسانند، درهم‌تنیده است. یک هواپیماربایی معنای یکسانی با یک بمب‌گذاری ندارد. برای مثال، هواپیماربایی معمولاً توسط آنچه بسیاری از متخصصین «تروریسم تبلیغاتی» می‌نامند، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این اقدام در درجه اول برای جلب افکار عمومی به سوی یک مشکل، انجام می‌شود نه برای اشاعه رعب و وحشت.

چهارمین اصل گونه‌شناسی من، متمرکز بر چیزی است که می‌توان آن را «تأثیرات تروریسم» نامید. در بسیاری موارد، تأثیر اصلی تروریسم ایجاد رعب و وحشت است. اما چنان‌که قبلاً اشاره کردم، تأثیرات تروریسم در این‌ها خلاصه نمی‌شود. برای مثال، تروریست‌های آنارشیست فرانسوی اوایل قرن بیستم تلاش داشتند با نشان دادن اینکه حکومت جمهوری عملاً ضعیف است، شورش عمومی به راه بیندازند. در نظر آنان، کشتن رهبران سیاسی وسیله‌ای بود برای «تبلیغات از طریق عمل». این نوع تأثیر کاملاً متفاوت از تأثیراتی است که تروریسم گسترده یا «تروریسم تبلیغاتی» در پی دارند. بنابراین، احتمالاً مهم‌ترین تفاوت، تفاوتی است که بین دو گروه تروریست زیر وجود دارد: تروریست‌هایی که شدت شوک روانی را بر شفافیت پیام ترجیح می‌دهند (القاعده، اکشن‌دایرکت) و تروریست‌هایی که محتوای پیام و شفافیت نتایجشان را ترجیح می‌دهند. بنابراین، نباید به واژه «تروریسم» اعتماد کرده و

گول ظاهر آن را بخوریم؛ تروریسم ضرورتاً با رعب و وحشت مرتبط نیست. «تأثیرات تروریسم» شدیداً متفاوت است.

پنجمین و آخرین شاخصه بزرگ گونه‌شناسی تروریسم، اهداف است. پریموراتز و والزر ادعا می‌کنند که کسی نباید این شاخصه را لحاظ کند، جز کسی که می‌خواهد دیدگاه تروریست‌ها را برگزیند. طبق ادعای آنان، توصیف اهداف تروریست‌ها همیشه دوپاره است؛ چراکه تروریست‌ها بین انگیزه خود و انگیزه دیگران تمایز قائل می‌شوند، بدین نحو که انگیزه خود را عادلانه و انگیزه دیگران را ناعادلانه می‌دانند. اگر وضعیت حقیقتاً این‌گونه باشد، بررسی اهداف تروریسم حامی نسبی‌گرایی می‌شود. در واقع هر تروریستی فکر می‌کند انگیزه‌اش عادلانه است. اما این شیوه ساده‌انگارانه و کاملاً ارزش‌گذارانه است. در عوض می‌شود ماهیت اهداف آن‌ها را بدون قضاوت درباره مشروعیت آن‌ها توصیف کرد.

برای مثال، می‌توان بین تروریسمی که اهداف سرزمینی دارد (به‌عنوان مثال در نمونه‌های ایرلندی و باسک) و تروریسمی که اهداف سرزمینی ندارد، تمایز قائل شد. برخی اشکال تروریسم اهداف سازمانی دارند. برای مثال این نوع تروریسم ممکن است به دنبال تأسیس رژیم جدید باشد. اما برخی اشکال دیگر تروریسم، اهداف نامشخص و مبهم دارند یا اصلاً هدفی ندارند. ما نباید با کودی همراهی داشته باشیم و از این حقیقت که بعضی از اقدامات تروریستی هدف مبهم دارند یا بی‌هدف هستند، نتیجه بگیریم که اهداف تمام تروریست‌ها بی‌اهمیت است.

مهم‌ترین تفاوتی که باید قائل شد بین زمانمندی‌های مختلف اقدامات تروریستی است. برخی گونه‌های تروریسم، از طریق استفاده از خشونت، آشکارا در پی پایان دادن به خشونت هستند. این تروریست‌ها ادعاهای مشخصی دارند که می‌شود در مدت و زمان مشخصی به آن‌ها دست یافت. اما گونه‌های دیگری از تروریسم در پی آن‌اند که برای بازه زمانی نامعلومی، از خشونت استفاده کنند. این تروریست‌ها اهداف جهانی و مبهمی مانند سقوط تمدن غربی، پایان بی‌عدالتی یا فروپاشی بازار را برمی‌گزینند. خلاصه آنکه برخی گونه‌های تروریسم در یک زمان دایره‌وار فعالیت می‌کنند و برخی دیگر در یک زمان طولی و

جهت‌دار. این تمایز برحسب زمانمندی از آن جهت مهم است که با تفاوت استراتژیک گره خورده است. بدین معنا که زمانمندی تروریسم با نگرش نسبت به دشمن تغییر می‌کند. زمانی که تروریست‌ها هدف مشخصی دارند، می‌خواهند از سوی دشمنانشان به‌عنوان نیروی سیاسی و طرف مذاکره به رسمیت شناخته شوند: برای مثال، جبهه آزادی‌بخش ملی الجزایر در خلال جنگ استقلال و سازمان آزادی‌بخش فلسطین. اما زمانی که تروریست‌ها هدف روشنی ندارند، تنها خواهان نابودی دشمن هستند: برای مثال، گروه اقدام مستقیم و القاعده. می‌توان به روشنی دید که ماهیت اهدافی که تروریست‌ها در پی رسیدن به آن‌اند، باید در نظر گرفته شود. این مسئله تروریسم را توجیه نمی‌کند. اما این شاخصه‌ای کلیدی برای فهم تفاوت‌های انواع مختلف تروریسم و در نتیجه شاخصه‌ای کلیدی برای تعریفی گونه‌شناسانه از تروریسم است.

نتیجه‌گیری: گونه‌شناسی و چالش نسبی‌گرایی

تعریف تروریسم نه غیرالزامی است و نه بدیهی. اما تعریف تروریسم با یک مشکل توصیفی (تروریسم ناهمگون است) و یک مشکل تجویزی (تروریسم به‌طورکلی محکوم و یا موردستایش است)، دست‌وپنجه نرم می‌کند. به‌جای تعریفی کلی و یکپارچه از تروریسم، ایجاد یک مجموعه تعاریف یا همان گونه‌شناسی تروریسم می‌تواند آن دو مشکل را حل کند. گونه‌شناسی می‌تواند چالش نسبی‌گرایی را با لحاظ کردن گوناگونی تروریسم از میان بردارد. دقیقاً به دلیل این نوع گونه‌شناسی است که می‌توانیم درباره تروریسم، با روشی عینی و تفصیلی، قضاوت کنیم.

البته اصول گونه‌شناسی‌ای که من پیشنهاد می‌کنم، احتمالاً باید بسط یابد و بحث شود. با وجود این، جامعه بین‌الملل می‌تواند با ایجاد تغییر در شیوه مواجهه با پرسش تروریسم، به سود برسد. جامعه بین‌الملل تنها در صورتی می‌تواند به توافقی گسترده دست یابد که به‌جای تلاش غیرممکن برای ارائه تعریف واحد از تروریسم، به دنبال مجموعه‌ای از تعاریف دقیق و باجزئیات باشد.

1. Ninian Stephen, *Toward a Denifition of Terrorism*, in TERRORISM AN D JUSTICE: MORAL ARGUMENT IN A THREATENED WORLD 1 (C.A.J. Coady & Michael P. O'Keefe eds., 2002).
 2. Secretary-General's High-Level Panel on Threats, Challenges and Change, More Secure World: Our Shared Responsibility, Report of the Secretary-General's High-Level Panel on Threats, Challenges and Change, 157, U.N. Doc. A/59/565 (Dec. 2, 2004).
 3. Igor Primoratz, *Introduction to TERRORISM, THE PHILOSOPHICAL ISSUES*, at x (Igor Primoratz ed., 2004); Igor Primoratz, *What is Terrorism?*, in TERRORISM, THE PHILOSOPHICAL ISSUES 15 (Igor Primoratz ed., 2004).
 4. André Gluckstein, *Qui est Terrorist, M. Poutine?*, in LE MONDE 1, 14 (2003).
 5. C.A.J. Coady, *Defining Terrorism*, in TERRORISM, THE PHILOSOPHICAL ISSUES, *supra* note 3, at 3, 14.
 6. G.A. Res. 60/1: 81-91, U.N.Doc A/RES/60/1 (Oct. 24, 2005).
 7. EURO-MEDIATTANEAN CODE OF CONDUCT ON COUNTERING TERRORISM (2005), http://europa.eu.int/comm/external_relations/euromed/summit1105/terrorism.pdf.
 8. JEAN-FRANÇOIS GAYRAUD & DAVID SENAT, LE TERRORISME (2002).
 9. GERARD CHALIAND, L'ARME DU TERRORISME 41 (2002).
 10. FRANÇOIS HEISBOURG, *De l'après guerre-froide à l'hypercenterrorisme*, LE MONDE, Sept. 13, 2001, at 17.
 11. Fernando Reinares, *Terrorism*, in INTERNATIONAL HANDBOOK OF VIOLENCE RESEARCH 309, 315 (Wilhelm Heitmeyer & John Hagan eds., 2003).
 12. Coady, *supra* note 5, at 3.
 13. JEAN-PIERRE DERRIENNIC, LES GUERRES CIVILES 172 (2001).
 14. DICTIONNAIRE D'ETHIQUE ET DE PHILOSOPHIE MORALE 1587-92 (Monique Canto-Sperber ed., 1996).
 15. Stephen, *supra* note 1, at 1.
 16. DICTIONNAIRE D'ETHIQUE ET DE PHILOSOPHIE MORALE, *supra* note 14.
 17. Shannon E. French, Murderers, Not Warriors: The Moral Distinction Between Terrorists and Legitimate Fighters in Asymmetric Conflicts, in TERRORISM AND INTERNATIONAL JUSTICE 31 (James P. Sterba ed., 2003).
 18. Primoratz, *supra* note 3, at x.
 19. MICHAEL WALZER, ARGUING ABOUT WAR 130 (2004).
۲۰. خطرات یک چنین کلمات کوتاهی، به‌خوبی در آخرین سکانس فیلم *ارباب جنگ* توضیح داده شده است.
21. More Secure World, *supra* note 2, 160.
 22. Ariel Merari, *Du Terrorisme Comme Stratégie d'Insurrection*, in HISTOIRE DU TERRORISME. DE L'ANTIQUITÉ À AL QAIDA 24 (Gérard Chailand & Arnaud Blin eds., 2004).
 23. WALZER, *supra* note 19, at 51.
 24. ARISTOTLE, POLITICS 3 (Trevor J. Saunders trans., Clarendon Press, Oxford, 1995) (Book I, Chap. II, lines 1253a 15-18).
 25. More Secure World, *supra* note 2, 159; Stephen, *supra* note 1, at 2.
 26. WALZER, *supra* note 19, at 132.
 27. *Id.* at 133
 28. Paul Dumouchel, *Le terrorisme à l'âge impérial*, ESPRIT, Sept. 2002, at 134, 136-37.
 29. PETIT DICTIONNAIRE D'ETHIQUE 326 (Otfried Höffe ed., 1993).
 30. François Thuillier, *La Menace Terroriste: Essai de Typologie*, REVUE POLITIQUE ET PARLEMENTAIRE, Jan.-Mar. 2004, at 37, 38-39.
 31. RAYMOND ARON, PEACE AND WAR, A THEORY OF INTERNATIONAL RELATIONS 176 (Transaction Publishers 2003) (1966).



32. Martin Hughes, *Terrorism and National Security*, PHILOSOPHY, Jan. 1982, at 5.
33. Merari, *supra* note 22, at 36.
34. Primoratz, *supra* note 3, at 16.
35. Reinares, *supra* note 11.
36. GRANT WARDLAW, POLITICAL TERRORISM: THEORY, TACTICS, AND COUNTERMEASURES 16 (1982).
37. Carl Wellman, *On Terrorism Itself*, 13 J. VALUE INQUIRY 250 (1979).
38. Robert Young, *Political Terrorism as a Weapon of the Politically Powerless*, in TERRORISM: THE PHILOSOPHICAL ISSUES, *supra* note 3, at 56.
39. BARRIE PASKINS & MICHAEL DOCKRILL, THE ETHICS OF WAR 89 (1979).
40. Primoratz, *supra* note 3, at 24.
41. Reinares, *supra* note 11.
42. Primoratz, *supra* note 3, at 17.
۴۳. ولمن ادعا میکند که ترور ممکن است بدون هیچ‌گونه خشونت یا تهدید به خشونت انجام شود. طبق ادعای وی، الگوی تروریسم، بازدارندگی هسته‌ای است. رک:

Wellman, *supra* note 37.

44. See Reinares, *supra* note 11.
45. Young, *supra* note 38, at 56, 60.
46. ARISTOTLE, POSTERIOR ANALYTICS: TOPICA 139a 20-30 (Hugh Tredennick & E.S. Forster eds. & trans., 1960).
47. Primoratz, *supra* note 3, at 15.
48. Merari, *supra* note 22, at 26.
49. Stephen, *supra* note 1, at 2.
50. Reinares, *supra* note 11, at 310.
51. Thuillier, *supra* note 30, at 38.
52. CHALIAND, *supra* note 9, at 21.
53. Reinares, *supra* note 11, at 313.

۵۴. تد کازینسکی (Ted Kaczynski)، مشهور به «Unabomber»، ریاضی‌دان، منتقد اجتماعی، ضدعلم و تکنولوژی و تروریست آمریکایی است (مترجم).

55. French, *supra* note 17, at 43.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴